

## تأویل موجهه به سالبه آیات در استثنای به "إِلَّا" در قرآن و تأثیر معنایی آن

دکتر عبدالاحد غیبی<sup>۱</sup>

محمدطاهر مطهر<sup>۲</sup>

### چکیده

اسلوب استثنا به "إِلَّا" و دقایق و ظرایف آن از مهم‌ترین ساختارهای کلام وحی است. از مباحث مرتبط با این اسلوب، موضوع تأویل موجهه به سالبه آیات و بیان تأثیر آن بر معنای آیات است که درک صحیح آن، تأثیر مستقیم بر درک و فهم معنای آیه دارد. تأویل موجهه به سالبه آیات در استثنای به "إِلَّا" از اموری است که مورد مناقشه بسیاری از نحویان و مفسران قرار گرفته و به طرح نظرات مختلف و در نتیجه تفاوت تلقی معناهای متعدد از آیات قرآن منجر گشته است تا آن‌جا که در بسیاری از موارد، آرای گوناگون در ارتباط با استثنا، باعث شکل‌گیری معانی مختلف از آیات شده است. مقاله حاضر بر آن است با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی و مقایسه دیدگاه‌های مفسران بزرگ هم‌چون زمخسری، قرطبی، ابوحنیفه اندلسی، طباطبایی، مصادیق تأویل موجهه به سالبه آیات در استثنای به "إِلَّا" در قرآن کریم را مورد کنکاش قرار دهد و تأثیر آن را بر معنا و گاهی ساختار آیات تبیین کند.

**واژگان کلیدی:** تأویل، قرآن، استثنا به "إِلَّا"، موجهه، سالبه.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، نویسنده مسئول [abdolahad@azaruniv.ac.ir](mailto:abdolahad@azaruniv.ac.ir)

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان [mtmottar@yahoo.com](mailto:mtmottar@yahoo.com)

## مقدمه

از جمله علوم مورد نیاز مفسران قرآن کریم، علم نحو، یعنی نظام حاکم بر زبان عربی است. این مفسران با اشراف بر این علم می‌توانند راه ورود به عرصه تحلیل ساختاری زبان و از یک سو، دقایق و ظرایف معنا در آیات قرآن را پیدا کنند و از سوی دیگر مرتبه و مکانت فصاحت دانسته‌های زبانی خود را با شیوه بیان قرآن تطبیق دهند و پرده از اسرار آن بردارند. با این وجود، گاهی این تلاش مفسران به تفاوت برداشت و تنوع تلقی از قواعد و ساختار زبان و در نهایت به تفاوت معنا و تفسیر آیات قرآن منجر می‌شود.

بحث استثنا به خصوص استثنای به "إلّا" از موضوعات مهم نحوی و بلاغی است که همواره در ترجمه و تفسیر متون، مورد عنایت مترجمان و مفسران بوده است. این موضوع در تفسیر و ترجمه قرآن کریم نیز از اهمیتی درخور توجه برخوردار است. پژوهش‌هایی ارزشمند در زمینه استثنا به "إلّا" با عناوینی مختلف توسط محققان مورد کنکاش قرار گرفته است؛ مثلاً عده‌ای با رویکرد بلاغی، گروهی با رویکرد نحوی، و دسته‌ای دیگر مباحث لغوی این اسلوب را دنبال کرده‌اند. اما بحث تأثیر معنایی این اسلوب که در مقاله حاضر مورد بررسی قرار گرفته، مهجور مانده است.

نکته درخور توجه در خصوص این بحث، محدود بودن آیات شریفه‌ای است که بحث تأویل موجه به غیر موجه در آن‌ها مطرح هست و تنها شامل آیاتی است که در این مقاله بررسی می‌شوند. نکته جالب‌تر این که در قرآن آیاتی که استثنا در آن‌ها، تأویل به موجه شده، وجود ندارد. با این مقدمه، در این مقاله موضوع تأویل موجه به سالبه آیات در استثنای به "إلّا" و بیان تأثیر آن بر معنای آیات از نظر ساختار زبانی و رابطه آن با تلقی معنایی و برداشت تفسیری آیات، با تکیه بر دیدگاه‌های مفسران بزرگ همانند زمخشری، قرطبی، شوکانی، ابوحنیفان، طباطبایی مورد بررسی قرار گرفته است.

## ۱- پیشینه پژوهش

با بررسی‌هایی که در سایت‌های اینترنتی و پایگاه‌های علمی انجام شد به نظر می‌رسد پژوهشی با رویکرد مقاله حاضر انجام نگرفته است، اما از مقالات و پایان‌نامه‌های ارزشمند مرتبط با این موضوع می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

مقاله امیر مقدم متقی، مجله بینات، سال هشتم، شماره ۲۹، با عنوان «نگاهی گذرا به اسلوب استثنای به "إلّا" در قرآن کریم» که نویسنده در آن، آیات استثنائیّه را از دیدگاه نحوی، تفسیری، لغوی، فقهی و بلاغی مورد بررسی قرار داده است. و نیز پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «ظرافت‌های ساختاری و معنایی آیات در بردارنده حصر در جزءهای ۲۹ و ۳۰ قرآن کریم» توسط مهرانوش عبداللهی (۱۳۹۱)، دانشگاه قرآن و حدیث به رشته تحریر در آمده است. در این پایان‌نامه نویسنده به مقوله حصر و شیوه‌های مختلف آن پرداخته و آیات جزء ۲۹ و ۳۰ قرآن کریم را از لحاظ بلاغی بررسی کرده است. در بازگردان آیات قرآن به فارسی از ترجمه مصطفی خرم‌مدل در کتاب تفسیر نور استفاده شده است.

## ۲- تأویل به سالبه از لحاظ معنایی

۱-۲: ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غَدَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (یونس/۹۸)

«هیچ قوم و ملتی (که در شهرها در گذشته زندگی می‌کردند به طور دسته‌جمعی در برابر پیغمبران الهی به موقع) ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان بر ایشان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم.»

این آیه یکی از مصادیقی است که ظاهر آن موجه، ولی مؤول به سالبه شده است. در این آیه مستثنی از حیث اعرابی با قاعده نحوی تناقض ندارد، فقط سیاق و ظاهر کلام برای ارایه مفهوم درست از آیه، مفسران و نحویان را مجبور به تأویل به نفی کرده است.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آورده است: کلمه "لو" برای تحضیض یا همان "ترغیب" است و نیز این گونه که از فعل "آمنت" برمی‌آید ایمان اختیاری است، هم چنان که در جمله بعد به این معنا اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا﴾ و از آن جا که این تحضیض بر فعل ماضی واقع شده و هنوز تحقق نیافته، قهراً معنای یأس و نومیدی را افاده می‌کند، یأسی که مساوی با نفی است و چون چنین مفادی داشته، قوم یونس را از آن استثنا کرده است. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۸۰/۱۰)

اخفش و کسایی بر این باور هستند که "لولا" به معنای "فهلّا" می‌باشد، حتی در مصحف ابن مسعود به جای "لولا" "فهلّا" بوده است. (قرطبی، بی‌تا: ۳۸۳/۸) اصل کلمه "لولا" برای تحضیض

(تشویق) است، اما در آیه شریفه "لولا" برای تحضیضی می‌باشد که همراه با توییح آمده است. اگر اندکی تأمل شود، روشن می‌گردد که تحضیض برای تشویق است؛ اما اگر همراه توییح باشد، دیگر هدف متکلم از کاربرد آن، انجام آن امر نیست. هم‌چون سخن شاعر که در آن مراد از "لولا" تحضیضی می‌باشد که همراه توییح است و به انجام کار دعوت نمی‌کند:

تَعُدُّونَ عُفْرَ النَّيْبِ أَفْضَلَ مَجْدِكُمْ  
بِنَسِي صَوْطِري لَوْلَا الْكُمَى الْمُقَنَّعَا

(اندلسی، بی تا ب: ۶/۲۸۲-۲۸۳)

«شما ذبح شتران پیری را که خیر و سودی در آن وجود ندارد، برترین مجد خود می‌شمارید. (نیکو بود به قتل مردان شجاع افتخار می‌کردید).»

اگر در بیت دقت شود شاعر نخواستہ آنان را به زخمی کردن پهلوانان نقاب دار تشویق کند همان گونه که در آیه شریفه نیز آنان را بر ترک عمل مفید یا همان ایمان توییح کرده است. اما وجوه آمده در ارتباط با معنای آیه شریفه به شرح ذیل است:

۱- مفهوم آیه شریفه نفی ایمان اهل قریه است سپس به دنبال آن قوم یونس را استثنا کرده است. طبق این برداشت، نوع استثنا در آیه منقطع است. و "إِلَّا" به معنای "لکن" به کار رفته و تقدیر آیه این گونه می‌گردد: "فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَتَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا وَلَكِنْ قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ". (اندلسی، همان؛ قرطبی، بی تا: ۸/۳۸۳)

یعنی: «هیچ قوم و ملتی (که در گذشته زندگی می‌کرده اند به طور دسته جمعی در برابر پیامبران الهی، به موقع) ایمان نیاورده اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد و لیکن قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده ای را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی (که خواستیم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم.» این وجه قول سیبویه، کسایبی، فرآء و اخفش می‌باشد.

۲- زمخشری وجه اتصال آیه را جایز می‌داند، و بر این باور است که قوم یونس داخل در اهل قریه هستند و آیه شریفه در معنای نفی می‌باشد و تقدیر آیه چنین است: "مَا أَمَنَتْ قَرْيَةٌ مِنَ الْقُرَىٰ أَلْهَالِكَةَ إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ". (زمخشری، بی تا: ۲/۲۳)

یعنی: «چرا (از این قریه‌ها که رسولان ما به سویشان آمدند و اهل آن قریه‌ها، آن رسولان را تکذیب کردند) هیچ قریه‌ای قبل از نزول عذاب، ایمان اختیاری نیاورد تا ایمانش سودی به حالش



داشته باشد، نه هیچ قریه‌ای ایمان نیاورد مگر قوم یونس که وقتی ایمان آورد عذاب خوار کننده‌ای در زندگی دنیا را از آنان برداشتیم و تا مدتی (که همان اجل طبیعی آنان بود) از زندگی برخوردارشان ساختیم.» علامه طباطبایی نیز این وجه را در تفسیر خود آورده و آن را اصح دانسته است.

ابن عطیه می‌گوید: در این آیه بر اساس لفظ، استثنای منقطع و بر اساس معنا نوع استثنای متصل می‌باشد. (ابن عطیه، بی‌تا: ۳۳/۳) واضح است که هرگاه تقدیر آیه نفی باشد علاوه بر نصب، رفع مستثنی ﴿إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ﴾ هم جایز است.

بابی که سیبویه در استثنای متصل غیر موجه ایجاد کرده، طبق نظریه او استثنا حتی اگر متصل غیر موجه هم باشد تنها نصب آن جایز است، بر این اساس اگر در آیه شریفه وجه رفع آن جایز نباشد، مشکلی پیش نمی‌آید. اما گروهی در آیه شریفه مذکور علاوه بر نصب، وجه رفع را هم جایز دانسته‌اند. زمخشری در تفسیر خود آورده که کسایی و حرمی ﴿إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ﴾ را به صورت رفع قرائت کرده‌اند. (اندلسی، بی‌تا ب: ۲۸۲/۶-۲۸۳؛ زمخشری، بی‌تا: ۱۲۳/۲)

۳- قبلاً بحث شد که وجه رفع در آیه شریفه بنا بر بدلیت طبق نظر زمخشری جایز است، اما ابو اسحاق زجاج برای وجه رفع مستثنی در آیه شریفه نظری جالب ارائه کرده است. او بر این باور می‌باشد که جایز است ﴿إِلَّا قَوْمَ﴾ مرفوع شود، اما رفعی که بر اساس تأویل "إِلَّا" به معنای "غیر" باشد و تقدیر آیه طبق نظریه زجاج این گونه خواهد شد: "فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ إِيمَانَهَا غَيْرِ قَوْمِ يُونُسَ". (قرطبی، بی‌تا: ۳۸۳/۸)

یعنی: «هیچ قوم و ملتی ایمان نیاوردند تا ایمانشان برایشان سودمند گردد "غیر از قوم یونس" همان طور که مشاهده می‌کنید "غیر" به جای "قوم" اعراب آن را گرفته است.

۲-۲: ﴿قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ (یوسف/۶۶)

«سرانجام یعقوب گول سخنان فرزندان را خورد. ولی برای اطمینان خاطر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا این که عهد و پیمان مؤکد و استوار با سوگند به خدا، با من نبندید که او را (سالم) به من برمی‌گردانید، مگر که (بر اثر مرگ و یا غلبه دشمن و یا عامل دیگر) قدرت از

شما سلب گردد. (فرزندانش پیمان او را پذیرفتند و خدای را به شهادت طلبیدند) هنگامی که با پدر پیمان بستند، گفت: خداوند آگاه و مطلع بر آن چیزی است که (به همدیگر) می‌گوییم.» یکی دیگر از آیاتی که ظاهر مثبت دارد و تأویل به نفی شده، همین آیه است که جوانب آن بررسی خواهد شد.

شوکانی در تفسیر خود آورده که: ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ استثنا از شرایط عموم ما قبل خود است، چون جمله «لَتَأْتُنَّنِي» در ظاهر مثبت و در معنا تأویل به نفی شده و گویی آیه شریفه چنین گفته است: «لَا تَمْنَعُونَ مِنْ إِيْتَانِي بِهِ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ أَوْ لِعَلَّةٍ مِنَ الْعِلَلِ إِلَّا لِعَلَّةِ الْإِحَاطَةِ بِكُمْ». (شوکانی، بی تا؛ ۴/۴؛ ابن اجمروم، بی تا؛ ۳۵۹/۱)

یعنی: "در هیچ حالی و هیچ علیی شما را از آوردن (بنیامین) به حضور من باز ندارد مگر علتی به شما چیره شود (اعم از مرگ و یا غلبه دشمن یا عوامل دیگر).".

زمخشری و ابوحنیان معتقد هستند که آیه ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ از مفعول لأجله استنباط گردیده و در قول ﴿لَتَأْتُنَّنِي﴾ استثنا شده، آنان اعتقاد دارند که جمله در ظاهر مثبت و در معنا نفی می‌باشد و تقدیر کلام نزد آنان چنین است: «لَا تَمْنَعُونَ مِنَ الْإِيْتَانِ بِهِ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا لِأَنَّ يُحَاطَ بِكُمْ». (زمخشری، بی تا، ۲/۱۵۹؛ اندلسی، بی تا؛ ۴۸/۷)

یعنی: "هیچ چیزی شما را از آوردن او به سوی من ممانعت نکند مگر این که بر شما احاطه شود (مسایلی اعم از مرگ و یا غلبه دشمن).".

آنان برای اثبات این که آیه مثبت است و در معنای نفی به کار رفته، به مثالی از کلام عرب استناد کرده‌اند، مانند: «أَنْشَدَكَ اللَّهُ إِلَّا فَعَلْتَ» یعنی: «مَا أَنْشَدَكَ إِلَّا الْفِعْلَ» (زمخشری، همان؛ اندلسی، همان)

یعنی: "شما را سوگند نمی‌دهم جز برای انجام آن کار". همان گونه که ملاحظه می‌شود کلام در ظاهر موجه و در معنی غیر موجه است. در آیه شریفه نیز روال کار به همین صورت است که کلام ظاهری مثبت دارد، اما معنای آن نفی می‌باشد.

ابوحنیان در تفسیر خود آورده است که جایز نیست آیه ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ را از حال مقدر در ما قبل جمله استثنا کرد، هر چند در بعضی مواقع مصدر صریح به عنوان حال محسوب می‌شود، چون اگر ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ را حال فرض نمود، تقدیر جمله چنین خواهد شد: «لَتَأْتُنَّنِي بِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ

إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ" در چنین حالتی چون خود ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ متشکل از "أن" ناصبه و فعل است، "أن" ناصبه و فعل هم نمی‌توانند حال واقع شوند، هر چند که مصدر مقدر گاه گاهی حال واقع می‌شود؛ زیرا اگر "أن" و فعل همراه آن در محل مصدر قرار گیرند، در واقع ظرف زمان به شمار می‌آیند و تقدیر چنین خواهد شد: "لَتَأْتُنَّنِي بِهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ إِلَّا إِحَاطَةَ بِكُمْ أَيُّ: إِلَّا وَقْتُ إِحَاطَةَ بِكُمْ" ابن انباری چنین وجهی را ذکر کرده است، از آن‌جا که معنای چنین وجهی با معنای جایز مورد توافق نحوی‌ها در مثال "خَرُوجُنَا صِيحَ الدَّيْكِ" "أَيُّ" "وَقْتُ صِيحِ الدَّيْكِ" تطابق و همخوانی ندارد و استعمال آن درست نیست، اما اگر "أن" و "ما" مصدریه باشند، آن دو همراه مصدر صریح می‌توانند به عنوان ظرف واقع شوند، اما ابن جَنِّي "أن" همراه فعل را جایز دانسته که به عنوان ظرف واقع شوند، همان‌گونه که در قول "تَأْبُطُ شَرًّا" آمده و "أن" به عنوان ظرف تلقی شده است:

فَقُلْتُ لَهَا: لَا تَنْكِحِيهِ فَإِنَّهُ لِأَوَّلِ بَطْلٍ أَنْ يُلَاقِيَ مَجْمَعًا

(شاکر، ۱۹۴۸: ۱۱۲)

«به آن زن گفتم با او ازدواج نکن! چرا که او به وقتی دیگر اولین جنگجو می‌شود.»

(در قول شاعر "أَنْ يُلَاقِيَ" تقدیر آن "وَقْتُ لِقَائِهِ لِلْجَمْعِ" است که به صورت ظرف در نظر

گرفته شده است.) و هم چنین در قول ابی ذؤیب هذلی:

وَتَاللَّهِ مَا إِنْ شَهِلَهُ أَمْ وَاحِدٍ بِأَوْجَدَ مِنِّي أَنْ يُهَانَ صَغِيرُهَا

(احمد فراج، بی تا: ۱۱۷۵)

«نه به خدا قسم! ام واحد به وقت خواری بچه‌اش با هیجان‌تر از من نیست.»

(در این بیت "أَنْ يُهَانَ" به معنای "وَقْتُ إِهَانَةٍ صَغِيرُهَا" است که به صورت ظرف تلقی شده

است.) بر اساس حکمی که ابن جَنِّي داده، ظاهر مثبت آیه به حال خود می‌ماند و نیازی به تقدیر

معنای نفی آن نخواهد بود. و تقدیر کلام چنین خواهد شد: "فَأَجَابُوهُ إِلَى مَا طَلَبَهُ فَلَمَّا آتَوْهُ مُؤْتَقَهُمْ قَالَ

يَعْقُوبُ: اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ مِنْ طَلَبٍ". (اندلسی، بی تا ب: ۴۸/۷ و بی تا الف: ۲۳/۶)

۳-۲: ﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ﴾ (قصص/۸۶)

«تو این امید را نداشتی که کتاب (بزرگ قرآن) برای تو فرستاده شود، لیکن رحمت

پروردگارت چنین ایجاب کرد و (خواست با ارسال قرآن برای خاتم پیغمبران، این مسئولیت

سنگین را به تو سپارد. به شکرانه این نعمت بزرگ هرگز) پشتیبان کافران مباش (و یاور و همدست ایشان مشو).»

یکی دیگر از آیاتی که مفسران علی رغم ظاهر مثبت، آن را به صورت نفی، تأویل کرده‌اند همین آیه است. استثنا در آیه شریفه: ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾ از دیدگاه کسایب و فرآء منقطع است و "إِلَّا" در آیه مذکور به معنای "لَکِن" می باشد. بر اساس رأی این علما تقدیر آیه چنین خواهد شد: "وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ وَلَكِنْ أَلْقَاهُ عَلَيْكَ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ" فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ". (آلوسی، بی تا: ۸۳۱/۲؛ شوکانی، بی تا: ۴۰/۶؛ اندلسی، بی تا ب: ۲۷۰/۹؛ زمخشری، بی تا: ۲۲۷/۳؛ قرطبی، بی تا: ۳۲۰/۱۳؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۳۲/۱۶)

یعنی: "تو این امید را نداشتی که کتاب (بزرگ قرآن) برای تو فرستاده شود و لیکن فرستادن آن بر تو رحمتی بود از جانب پروردگارت پس هرگز پشتیبان کافران مباش". لازم به ذکر است که صاحب المیزان نیز نوع مستثنی را در آیه مذکور منقطع دانسته است.

علاوه بر وجه مذکور آلوسی، شوکانی، زمخشری و گروهی دیگر از مفسران، وجه اتصال استثنا را در آیه شریفه صحیح دانسته‌اند و آنان در این وجه استثنا از اعم علل و یا اعم احوال که متضمن در معنای ما قبل "إِلَّا" است گرفته و جمله را حمل بر معنای نفی نموده‌اند، صاحب کشاف تقدیر آیه را چنین فرض کرده است: "مَا أُلْقِيَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ" (زمخشری، بی تا: ۲۲۷/۳)

یعنی: "کتاب قرآن برای تو فرستاده نشد مگر به خاطر رحم پروردگارت نسبت به تو و ائت تو، پس هرگز پشتیبان کافران مباش".

آلوسی و ابوحیان تقدیر آیه را چنین آورده‌اند: "وَمَا أُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ لِأَجْلِ شَيْءٍ مِّنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا لِأَجْلِ التَّرْحُمِ أَوْ فِي حَالٍ مِّنَ الْأَحْوَالِ إِلَّا فِي حَالِ التَّرْحُمِ". (آلوسی، بی تا: ۸۳۱/۲)

یعنی: "کتاب قرآن به خاطر هیچ دلیلی بر شما فرستاده نشد مگر به خاطر ترخم یا در هیچ حالی از احوال بر تو فرستاده نشد مگر در حالت ترخم". همان طور که مشاهده می کنید در وجه اخیر، آیه را حمل بر معنای نفی آن کرده اند.





۲-۴: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (بقره/۱۳۰)

«چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟) ما او را در این جهان برگزیدیم (و سببل و رهبر دیگران کردیم) و او در جهان دیگر، از زمره شایستگان (مقرب در گاه الهی) است.»

### ۲-۴-۱: شأن نزول آیه

روایت شده است که عبدالله بن سلام دو برادرش یعنی (سلمه و مهاجر) را به اسلام دعوت کرد و به آن دو گفت: دانستید که خداوند در تورات فرمود که من از فرزند اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام پیامبری که اسمش احمد است مبعوث می کنم، هر کس به او ایمان بیاورد هدایت یافته و رستگار و هر کس به او ایمان نیاورد ملعون است پس سلمه و مهاجر ایمان آوردند، آن گاه این آیه نازل شد. (اندلسی، بی تا ب: ۳۷۲/۱)

در آیه ﴿مَنْ يَرْغَبُ﴾ مَنْ استفهامیه و به معنای انکار و به همین جهت، بعد آن "إِلَّا" آمده است چون منکر نفی کننده و ﴿مَنْ﴾ در محلّ رفع، مبتدا و خبر آن فعل ﴿يَرْغَبُ﴾ است و در آن ضمیری مستتر می باشد که به ﴿مَنْ﴾ بر می گردد و ﴿مَنْ﴾ در ﴿إِلَّا مَنْ﴾ در محلّ نصب استثنا و جایز است که در محلّ رفع بدل از ضمیر مستتر در فعل ﴿يَرْغَبُ﴾ باشد. (عکبری، ۲۰۰۱: ۱۹۷/۲)

از دید زمخشری و آلوسی آیه ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ﴾ در مقام انکار و استبعاد به کار رفته؛ چون بعید است در میان انسان های عاقل کسی باشد که از حقّ واضح و روشن، یعنی آیین حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام روی گرداند مگر کسی که قرآن از آن به ﴿مَنْ سَفِهَ﴾ تعبیر می کند. و در این صورت تقدیر چنین است: "لَا يَرْغَبُ عَنْ ذَلِكَ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ" (زمخشری، بی تا: ۳۱۱/۱؛ آلوسی، بی تا: ۷۸۳/۱)،

یعنی: «کسی از آن روی نمی گرداند مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک کرده است.» قرطبی در تفسیر خود آورده که ﴿مَنْ سَفِهَ﴾ در محلّ رفع و اسم استفهام است که به نوعی بیان تقریر و توییح و در آن، معنای نفی نهفته است و ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ﴾ یعنی: (وَمَا يَرْغَبُ) (قرطبی، بی تا: ۱۳۲/۲)

ابن عاشور نیز در تفسیر خود آورده که کلمه (مَنْ) در ﴿مَنْ يَرْغَبُ﴾ بیانگر استفهامی است که از آن معنای استبعاد و انکار فهمیده می‌شود و البته این انکار به گونه‌ای است که به صورت کنایه از آن معنای استفهام، فهمیده می‌شود که در بطن، معنای نفی به همراه دارد و واضح است که روی گردانی از آیین حضرت ابراهیم علیه السلام با علم به فضل و وضوح آن، امری ناپسند و دور از انتظار است. گروهی از دانشمندان نحو بر این باور هستند که استفهام انکاری خود به منزله نفی است، به همین دلیل به دنبال آن "إِلَّا" می‌آید. (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۴۸۷/۱)

صاحب تفسیر المنیر، مجمع البیان و صفوة التفسیر اعتقاد دارند که (مَنْ) در آیه ﴿مَنْ يَرْغَبُ﴾ استفهام انکاری و به معنای جحد و نفی است و جمله به نوعی تویخ کافرین را به همراه دارد و در این صورت تقدیر آیه چنین می‌شود: "مَا يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَلَا يَزْهَدُ فِيهَا إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ" (زحیلی، ۱۴۱۸: ۳۱۶/۱؛ صابونی، ۱۹۸۸: ۵۷/۱؛ طبرسی، ۱۹۹۰: ۳۹۶/۱)، یعنی: "از آیین ابراهیم جز جاهل روی بر نمی‌گرداند."

خلاصه سخن، نوع استثنا در آیه شریفه بر اساس رأی جمهور مفسران و نحویان، متصل غیرموجبه است که ﴿مَنْ﴾ در ﴿إِلَّا مَنْ﴾ هم منصوب شدن آن به عنوان مستثنی جایز است و هم این که می‌تواند در محل رفع بدل از ضمیر در فعل ﴿يَرْغَبُ﴾ باشد و دادن نقش بدل به ﴿مَنْ﴾ صحیح است و اشکالی ندارد، هر چند جمله در ظاهر مثبت، ولی استثنا، تأویل به نفی شده و ﴿مَنْ يَرْغَبُ﴾ به معنای "إِلَّا يَرْغَبُ" است، هم چون عبارت "هَلْ جَاءَكَ أَحَدٌ إِلَّا زَيْدٌ" که "زید" در نقش بدل است. شایسته یادآوری می‌باشد که ﴿مَنْ﴾ در ﴿إِلَّا مَنْ﴾ نوع آن موصوله و به معنای الّذی و یا نکره موصوفه است، در هر صورت تقدیر چنین می‌گردد: "لَا يَرْغَبُ عَنْ دِينِ إِبْرَاهِيمَ وَمِلَّتِهِ الْوَاضِحَةِ الْغُرَاءُ، إِلَّا مَنْ اسْتَحَفَّ نَفْسَهُ وَامْتَهَنَهَا"، یعنی: «از دین ابراهیم علیه السلام و آیین واضح و روشن او روی بر نمی‌گرداند مگر کسی که نفس خویش را خوار و کوچک شمارد.»

با نگاه به معنای حاصل از تأویل و تفسیر معنای آیه شریفه و نیز با توجه به قاعده نحوی، نظر هر دو گروه اعم از مفسران و نحویان صائب است و منافاتی با ظاهر آیه شریفه ندارد.

۲-۵: ﴿قَالُوا بَشْرُ نَاكٍ بِالْحَقِّ فَلَآ تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ \* قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ (حجر/۵۵-۵۶)

«گفتند: ما تو را به چیز راست و درستی مژده داده‌ایم و از زمره مأیوسان (از رحمت خدا) مباش گفت: چه کسی است که از رحمت پروردگارش مأیوس شود، مگر گمراهان (بی‌خبر از قدرت و عظمت خدا؟!!)»

﴿مَنْ﴾ اسم استفهام و در معنای نفی، مبتدا و در محلّ رفع است و ﴿يَقْنَطُ﴾ فعل مضارع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) که به (من) بر می‌گردد و خبر ﴿مَنْ﴾ است. ﴿إِلَّا﴾ ادات استثنا و ﴿الضَّالُّونَ﴾ در محلّ رفع بدل از فاعل ﴿يَقْنَطُ﴾ و علامت رفع آن "واو" است.

اجماع نحویان بر این است که "من" در اصل اسم استفهام است و گاهی از معنای خود خارج می‌گردد و از آن نفی انکاری فهمیده می‌شود؛ مانند آیه شریفه: ﴿مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران/۱۳۵) و همین آیه‌ای که مورد بحث ما است. و گاهی نیز "مَنْ" به معنای شرط است هم‌چون آیه شریفه ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ (نساء/۱۲۴) و گاهی هم به معنای نکره موصوفه می‌آید. البته زمانی که اسم مفرد به دنبالش بیاید یا بعد از حرف جرّ "رُبَّ" بیاید، مانند: رَأَيْتُ مَنْ مُجِبًا لَكَ، یعنی: «شخصاً مُجِبًا لَكَ.» (صافی، ۱۹۹۵: ۲۵۳/۱۴)

جمهور مفسّران و نحویان نسبت به آیه شریفه مذکور نظری یکسان دارند؛ از جمله صاحب تفسیر طبری، تفسیر المیزان، تفسیر بحر المحيط، تفسیر الجامع، تفسیر الدر المنثور، تفسیر آلوسی، تفسیر المنیر و... بر این باور هستند که ﴿مَنْ﴾ استفهام انکاری و بیانگر نفی است و به همین سبب به دنبال آن استثنا ذکر شده است و در ضمن این آیه ﴿فَلَآ تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ﴾ که از زبان ملائکه خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام است، افاده نهی می‌کند و آیه ﴿وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ پاسخی است به سخن ملائکه که ناامید نمی‌شود. و در این صورت تقدیر آیه چنین است: "لَا يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ" (جریر طبری، ۱۹۹۰: ۲۸/۱۴؛ سیوطی، بی‌تا: ۸۷/۵؛ ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۵۷/۱۴؛ اندلسی، بی‌تا ب: ۵۶/۵؛ آلوسی، بی‌تا: ۷۶/۱؛ صابونی، ۱۹۹۸: ۱۰۴/۲؛ سید قطب، بی‌تا: ۲۱۴۸/۴؛ شعراوی، ۱۴۱۱: ۱۸۴۳)، یعنی: "از رحمت خداوند نا امید نمی‌شود، مگر گمراهان از راه حق!"

لازم به توضیح است این که مفسران و نحویان "مَنْ" را در آیه شریفه به معنای استفهام انکاری که همراه با نفی است، فرض کرده‌اند و جهی اصح می‌باشد که علاوه بر این که معنای آیه با آن در تضاد نیست؛ بلکه مقبول نیز هست.

### ۳- تأویل به سالبه آیات از لحاظ نحوی (اعرابی)

۱-۳: ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ (بقره/۸۳)

«و (به یاد آورید) آن زمان را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگویید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید. سپس شما جز عده کمی روی برتافتید و سرپیچی کردید (و از وفای به پیمانی که با خدا بسته بودید) روی گردان شدید.»

یکی از مباحثی که در کتب نحو و تفاسیر بسیار مورد توجه قرار گرفته، بحث رفع دادن مستثنی در کلام متصل موجه است، بر اساس قواعد نحو هرگاه کلام متصل موجه باشد، "مستثنی" وجوباً منصوب می‌گردد، اما در این آیه و آیه‌های نظیر آن روشن خواهد شد که کلام با وجود این که موجه است، ولی قرائت به رفع آن نیز روایت شده در حالی که مرفوع شدن مستثنی در کلام موجه خلاف قاعده است. مفسران و نحویان برای حل این مشکل در صدد تأویل و تقدیر بر آمده‌اند تا آن که کلام را به گونه‌ای تأویل به نفی نمایند و با این قاعده تدوین شده در زبان عربی، همخوانی و موافقت داشته باشد.

این آیه یکی از مواردی به شمار می‌آید که به رغم موجه بودن کلام، "مستثنی" در آن به صورت رفع آمده است. ابوحنیفان در تفسیر خود آورده که آیه شریفه ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ را ابوعمرو و گروهی دیگر به صورت رفع "إِلَّا قَلِيلًا" قرائت کرده‌اند. (اندلسی، بی‌تا: ب، ۱/۲۸۷)

ابن عطیه "إِلَّا قَلِيلًا" را به صورت رفع به عنوان بدل از ضمیر "تَوَلَّيْتُمْ" گرفته و بر این باور است که علی رغم موجه بودن، بدلیت و آمدن آن به صورت رفع جایز می‌باشد، چون او معتقد است که "تَوَلَّيْتُمْ" اگر چه در ظاهر موجه، ولی در معنا بیانگر نفی است، گویی آیه این چنین

فرموده: "لَمْ يَفُوا بِالْمِيثَاقِ إِلَّا قَلِيلٌ" (ابن عطیه، بی تا: ۲۸/۱)، یعنی: "به پیمان خود به جز عده ای وفادار نماندند".

گروهی دیگر از نحویان اظهار داشته اند که بدلیت در کلام موجهه صحیح نیست، چون بدلیت زمانی صحت دارد که بدل بتواند محلّ و مکان مبدل منه قرار گیرد. برای مثال در عبارت: "قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدٌ" آمدن "زید" به صورت رفع، جایز نیست؛ زیرا اگر "إِلَّا زید" را محلّ "الْقَوْم" قرار دهیم، جمله به صورت "قَامَ إِلَّا زَيْدٌ" خواهد بود و نوع مستثنی مفرغ خواهد شد. این در حالی است که کلام در استثنای مفرغ باید غیر موجهه باشد، نحویان دوباره مجبور به تأویل این جمله بوده‌اند و می‌گویند جمله در تقدیر: "لَمْ تَجْلِسُوا إِلَّا زَيْدٌ" بوده است. (اندلسی، بی تا الف: ۳۱۷/۱)

اما این تأویل، نزد اعراب معتبر نیست. گروهی از نحویان، از جمله صاحب النحو الوافی این شیوه تأویل را کاملاً بی اساس، و آن را ردّ می‌کند، چون اگر شیوه‌ای که بعضی از نحوات و مفسران برای تأویل کلام موجهه به غیر موجهه در پیش گرفته‌اند، صحیح باشد، دیگر با این رویکرد کلامی موجهه پیدا نخواهد شد، چون هر کلام موجهه‌ای قابل تأویل به نفی نیز هست، مثلاً "نَامَ الرَّجُلُ" تأویل نفی آن "لَمْ يَتَّقِظْ" و "سَكَنَ" "لَمْ يَتَحَرَّكْ" و "سَكَتَ" "لَمْ يَتَكَلَّمْ" می‌باشد.

ثانیاً: کلمه ای که به صورت رفع به عنوان مستثنی بعد از ادات استثنا آمده صحیح، و مطابق بعضی از لهجه‌های زبان عربی است، و دلیلی نمی‌یابیم برای این که زبان قبیله ای توجیه شود، در صدد تأویل کلام برآییم تا مطابق برای مثال لهجه فلان قبیله باشد، و نکته مهمّ تر این که کسانی که "مستثنی" را بعد از "إِلَّا" در کلام موجهه مرفوع می‌نمایند به این اعتبار است که آن اسم مبتداء، و خبر آن در این حالت یا مذکور و یا محذوف است، در این هنگام آن جمله اسمیه در محلّ نصب، مستثنی می‌شود و خالی از اشکال خواهد بود و مشکل تأویل هم برای همیشه حلّ خواهد گشت. (عبّاس، بی تا، ۲۸۳/۲-۲۸۴)

اما سیبویه صرف نظر از راهکار النحو الوافی، گفته است: در چنین مواقعی که کلام موجهه، و ما بعد "إِلَّا" مرفوع باشد "إِلَّا" و ما بعد آن به منزله "غیر" یا "مثل" به عنوان صفت برای ما قبل خود مرفوع خواهد شد و این طریقه را به عنوان بابی مجزاً در کتاب خود آورده است. (سیبویه، بی تا: ۳۸۰/۴)

ابن نحاس "إِلَّا قَلِيلًا" را به صورت نصب به عنوان مستثنی فرض کرده، اما محمد بن زید بر این باور است که "قَلِيلًا" در حقیقت از لحاظ معنا مفعول به و تقدیر "إِسْتَنْتَيْتُ قَلِيلًا" می باشد. (ابن نحاس، بی تا: ۲۲) خلاصه سخن این که در آیه شریفه وجوه زیر جایز است:

- ۱- بر اساس قرائت "إِلَّا قَلِيلًا" مستثنی به عنوان اصل قاعده استثنا منصوب می باشد؛
- ۲- بر اساس قرائت "إِلَّا قَلِيلٌ" "إِلَّا" و ما بعد آن طبق نظریه سیبویه صفت ما قبل به شمار می آید.

۳-۲: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره/۲۴۹)

«و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد) و سپاهیان را با خود بیرون برد، به ایشان گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای آزمایش می کند. آنان که از آن بنوشند از (پیروان) من نیستند، و آنان که جز مستی از آن ننوشند از (یاران) من هستند. همگی جز عده کمی از آن نوشیدند. پس وقتی که او و افرادی که ایمان آورده (و از بوته آزمایش سالم به در آمده بودند) از آن رودخانه گذشتند (از کمی افراد خود ناراحت شدند و عده‌ای) گفتند: امروز ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم. اما آنان که یقین داشتند که با خدای خویش ملاقات خواهند کرد (و در روز رستاخیز پادش خود را دریافت خواهند نمود) گفتند: چه بسیار هستند گروه‌هایی اندک که به فرمان خدا (توفیق نصیبشان شده است و) بر گروه‌های فراوان چیره شده‌اند. و خداوند با بردباران (و در صف استقامت کنندگان) است.»

یکی از دیگر از مصادیق بحث رفع استثنا علی رغم موجه بودن کلام، آیه ﴿فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾ می باشد. زمخشری در تفسیر خود آورده است که عبدالله و ابی و اعمش ﴿إِلَّا قَلِيلٌ﴾ را به صورت رفع قرائت کرده‌اند، وی در توجیه این قرائت آورده است که انگیزه اصلی قرائت آنان به صورت رفع به منظور مراعات معنا و پرهیز از جنبه ظاهری لفظ می باشد، چون این شیوه استعمال بابی بزرگ، در علم عربی است، اگر دقت شود "شَرَبُوا" در ظاهر کلام موجه و در معنا، یعنی: "لَمْ

يَطِيعُوهُ" می باشد، گویی تقدیر کلام این چنین بوده است: "فَلَمْ يَطِيعُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ" و او برای اثبات بیش تر ادعای خود به قول فرزندق استدلال کرده است که می گوید:

"لَمْ يَدْعِ مِنَ الْمَالِ إِلَّا مُسَحَّتٌ أَوْ مُجْلَفٌ"

گویی شاعر چنین گفته: "لَمْ يَدْعِ مِنَ الْمَالِ إِلَّا مُسَحَّتٌ أَوْ مُجْلَفٌ" (زمخشری، بی تا: ۲۰۱/۱-۲۰۲)، یعنی: "از مال چیزی جز بیل و کلنگ باقی نماند". همان طور که می دانید مرفوع بودن کلمه "قَلِيلٌ" به خاطر تأویل به نفی آن است و گر نه مرفوع بودن آن به صورت بدل غیر ممکن بود.

ابوحیان در تفسیر خود آورده که ما بر این باور هستیم هرگاه کلام متصل موجهه باشد، دو وجه اعراب جایز است: الف- اسم بعد از "إِلَّا" به عنوان مستثنی منصوب باشد و افسح همین وجه است.

ب- ما بعد "إِلَّا" به عنوان تابع برای مستثنی منه محسوب می شود، اگر مستثنی منه مرفوع یا منصوب و یا مجرور باشد مستثنی هم به تبع آن، اعراب لازم را خواهد پذیرفت. به عنوان نمونه: "قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدٌ" در حالت رفعی، "رَأَيْتُ الْقَوْمَ إِلَّا زَيْدًا" در حالت نصبی، و "مَرَرْتُ بِقَوْمٍ إِلَّا زَيْدًا" در حالت جرّی، خواه مستثنی منه اسم ظاهر یا ضمیر مستتر یا بارز باشد تابعیت مستثنی جایز است.

بحث تابع واقع شدن پس از "إِلَّا" به غیر از حالت نصبی مورد مناقشه نحویان، نیز هست، پیش از این بررسی شد که ابوحیان ما بعد "إِلَّا" را به مثابه بدل تصور کرده است، گروهی دیگر بر این باور هستند که مذکور پس از "إِلَّا" به عنوان تابع، ولی صفت برای ما قبل خود شمرده می شود خواه آن اسم ظاهر و یا ضمیر بارز باشد.

گروهی دیگر اعتقاد دارند که فقط زمانی وصف به واسطه "إِلَّا" برای ما قبل خود یا همان "مستثنی منه" جایز است، که مستثنی منه نکره یا اسم جنس باشد. و اگر غیر از موارد مذکور مثلاً مستثنی منه معرفه به اضافه و یا معرفه به "ال" باشد، تابعیت "إِلَّا" همراه با اسم پسین خود به عنوان صفت از پیشین خود جایز نیست. (اندلسی، بی تا ب: ۳۰۴-۳۰۵)

و دسته ای دیگر بر این باور هستند که منظور نحویان از نعت در این مقوله همان عطف بیان است نه چیزی دیگر، به عبارت دیگر ادعا دارند که "إِلَّا" همراه با ما بعد خود به عنوان عطف بیان از مستثنی منه می باشد و برای توجیه این امر به این بیت استناد کرده اند:

وَكُلُّ أَخٍ يَفَارِقُهُ أَخُوهُ

لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الْفَرَقْدَانِ

(اندلسی، همان)

«سوگند می‌خورم هر برادری، برادرش از او جدا می‌شود، جز فرقدان (دو ستاره قطبی)». در بیت "الفرقدان" به عنوان تابع از "کلُّ أَخٍ" آمده است. خلاصه سخن این که هرگاه کلام موجه باشد ما بعد "إِلَّا" یا به عنوان مستثنی منصوب است، یا این که به عنوان تابع بدل از ما قبل خود خواهد بود. در این وجه برای این که مستثنی بتواند به عنوان نعت ما قبل "إِلَّا" واقع شود، ضروری است که پسین آن نکره یا اسم جنس باشد، یا این که ما بعد "إِلَّا" به عنوان عطف بیان از مستثنی منه در نظر گرفته شود. البته از دیدگاه زمخشری رفع مستثنی در کلام موجه جایز نیست مگر این که تأویل به نفی گردد. (زمخشری، بی تا: ۲۰۱/۱-۲۰۲)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## نتیجه‌گیری

از رهگذر تحلیل و بررسی تأویل موجهه به سالبه آیات در استثنای به "إلا" در قرآن کریم و بیان تأثیر آن بر معنا نتایج زیر حاصل شد:

۱. هیچ آیه قرآنی که در آن استثنا، تأویل به موجهه شده باشد، یافت نشد، اما خلاف این امر در چندین آیه قرآنی آمده است؛

۲. در آیات مشتمل بر اسلوب استثنای متصل به "إلا" به صورت عام، معنای ظاهری کلام مدّ نظر نیست؛ بلکه با توجه به معنای حاصل از آن، مفسران و نحویان آن‌ها را تأویل به نفی می‌کنند؛

۳. اسلوب استثنا با تأویل از موجهه به سالبه شدن بر معنای آیه تأثیر می‌گذارد و سبب تولید معنای جدید خواهد شد؛

۴. در تأویل آیات موجهه به سالبه گاهی تأثیر معنایی حاصل نمی‌شود؛ بلکه این تأویل فقط جهت مطابقت با قاعده نحوی است و نه جز آن؛

۵. در بعضی مواقع نحویان برای این که قواعد نحوی تدوین شده از سوی خویش را توجیه کنند در صدد تأویل آیات بر آمده‌اند؛

۶. گاهی قرائت‌های مختلف از آیات که توسط قاریان اعمال می‌گردد به منظور رعایت معنا و پرهیز از جنبه ظاهری کلام است.

## منابع و مأخذ

- ۱- آلوسی، محمود بن عبد الله الحسينی (بی تا)، *تفسیر روح المعانی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۲- ابن أجوم، عبدالله محمّد (بی تا)، *مشکل إعراب القرآن*، بیروت: مكتبة مشكاة الإسلامية.
- ۳- ابن عاشور محمّد الطاهر (۱۹۹۷)، *التحریر والتنویر*، تونس: دارسحنون.
- ۴- ابن عطیة، عبد الرحمن بن غالب (بی تا)، *المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، بیروت: مكتبة مشكاة الإسلامية.
- ۵- ابن النّحاس، أبو جعفر (بی تا)، *اعراب القرآن*، بیروت: مكتبة مشكاة الإسلامية.
- ۶- أحمد فراج، عبدالستار (بی تا)، *شرح أشعار الهذليين*، بیروت: دارالمعرفة.
- ۷- اندلسی، ابوحيان (بی تا الف)، *اعراب المحيط*، بیروت: مكتبة مشكاة الإسلامية.
- ۸- \_\_\_\_\_، (بی تا ب)، *التفسیر الكبير المسمى بالبحر المحيط*، بیروت: دارالفکر.
- ۹- جریر طبری، محمّد (۱۹۹۰)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفة.
- ۱۰- خزمدل، مصطفی (۱۳۷۱)، *تفسیر نور*، چاپ اول، تهران: نشر احسان.
- ۱۱- زمخشری، محمود بن عمر (بی تا)، *الکشف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت: دار الفکر.
- ۱۲- سیبویه، عمرو بن عثمان (بی تا)، *الکتاب*، بیروت: مكتبة الحرة.
- ۱۳- سیّد قطب، إبراهیم (بی تا)، *فی ظلال القرآن*، قاهرة: دار الشروق.
- ۱۴- شاکر، علی ذوالفقار (۱۹۴۸)، *تأبط سراً وأخباره*، الطبعة الأولى، مغرب: دارالغرب الإسلامي.
- ۱۵- شعراوی، محمّد متولی (۱۹۹۱)، *تفسیر الشعراوی*، بیروت: دارأخبار اليوم.
- ۱۶- شوکانی، محمّد بن علی (بی تا)، *فتح القدير*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۷- صابونی، محمّد علی (۱۹۹۸)، *صفوة التفاسیر*، مکهة: دارالفکر.
- ۱۸- صافی، محمود (۱۹۹۵)، *الجدول فی إعراب القرآن: صرفه و بیانه*، بیروت: دارالرشید.
- ۱۹- طباطبایی، سیّد محمّد حسین (۱۳۶۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمّد باقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۲۰- عبّاس، حسن (۲۰۰۴)، *النحو الوافی*، چاپ اول، تهران: آوند دانش.
- ۲۱- عکبری، عبد الله (۲۰۰۱)، *التبیان فی إعراب القرآن الکریم*، بیروت: دار الفکر.
- ۲۲- قرطبی، أبو عبدالله (بی تا)، *جامع أحكام القرآن والمبین لما تضمنه لما من السنة وآية القرآن*، بیروت: دارالکتب العلمیة.